

شهید سیدعلیرضا غدیری

شهادای مسجد امام زمان (عج) یک توفیق دسته جمعی پیدا کردند.
روایت این شهدا را از کدام یک از آنها شروع می کنید؟

شهید سید علیرضا غدیری هم روحانی و هم به نوعی از سابقون بسیج بودند. به همین جهت از ایشان شروع می کنم. آقا سید حدوداً ۴۷ ساله بود. من خودم متولد سال ۶۱ هستم و ایشان سه سالی از من بزرگ تر بودند. هر دو نفر ما به واسطه برخی بزرگ‌ترها با محیط با صفای مسجد امام زمان (عج) در جنوب شرق تهران آشنا شدیم. من خودم به واسطه اخوی بزرگم به مسجد رفتم و با بسیج آشنا شدم. شهید غدیری در کوه روبه روی ما زندگی می کرد و از همان دوران کودکی، ایشان را که به نوعی همسایه ما بود، می‌شناختم. شش سالم بود که همراه برادر بزرگترم به مسجد رفتم و همانجا ماندگار شدم. آقا سید هم یکی، دو سال بعد به واسطه آقای دکتر ناطقی به مسجد آمد. شهید غدیری خودش برادر شهید بود.اخوی بزرگترش سید محمدرضا غدیری از شهدای دوران دفاع مقدس هستند و یکی دیگر از برادران شان هم به نام سیدحسسن غدیری از بچه‌های پای کار مسجد بودند.

این آشنایی به چه زمانی برمی گردد؟ شهید غدیری در مسجد چه فعالیت‌هایی انجام می دادند؟

تقریباً اوایل دهه ۷۰ بود. من حدوداً هشت ساله و ایشان ۱۱ ساله بودند. آن زمان ما که نوجوان بودیم، بیشتر در امور فرهنگی فعالیت می کردیم. کارهایی مثل تشکیل گروه سرود، تئاتر و از این دست امور را انجام می‌دادیم. شهید غدیری چون سنش از ما بیشتر بود، سرپرستی گروه تئاتر را برعهده گرفت. خیلی هم در کارش جدی بود و وسواس داشت. خب در آن سنین نوجوانی ایشان تحصیلات آکادمیک که نداشت، ولی خیلی تأکید داشت که بچه‌ها هنر تئاتر را جدی بگیرند و در تمرین‌ها معارسست داشته باشند. خب ما سن کمی داشتیم و اغلب بچه‌ها شیطنت می کردند، ولی شهید غدیری خیلی سفت و سخت کار می کرد و ما را هم توصیه به جدیت در امور می کرد. آن موقع صداوسیما شبکه زیادی نداشت و مردم سرگرمی زیادی نداشتند. بنابراین تئاتر برای مردم جذاب بود و استقبال می کردند. در اعیاد یا مناسبت‌های خاص کارهایی ارائه می‌دادیم و مردم هم استقبال می کردند.

چطور شد که ایشان به حوزه رفتند و روحانی شدند؟
چند سالی که در مسجد فعالیت می کردیم، کم کم زمزمه رفتن ایشان به حوزه علمیه را شنیدیم. شهید هم می گفت می‌خواهم به حوزه برویم و غیر از ایشان دو، سه نفر دیگر از بچه‌ها هم ابراز علاقه می کردند که طلبه بشوند. حاج علیرضا، حاج آقا مددی و حاج آقا داوری که از همان سال‌ها به حوزه رفتند، بودند. یادم است یک شب شهید غدیری پیش برادرم که روحانی است، رفت و به جهت مشورت خیلی با ایشان حرف زد. خود شهید غدیری می‌خواست به قم برود و تحصیل کند، اما برادرم گفت در تهران هم فضا هست و می‌توانی همین جا درس حوزوی را بخوانی. شهید غدیری درشش راز حوزه‌هایی مثل امامیه شروع کرد و تا آنجا که من می‌دانم، هیچ وقت هم قم به نرفت. بیشترین دوران تحصیلت در حوزه، تهران بود. بنیه فکری‌اش بیشتر در حوزه مرحوم حق شناس پا گرفت. سال‌ها آنجا ماند و فعالیت زیادی می کرد.

همچنان ارتباطش را با بسیج و مسجد حفظ کرده بود؟
بله. همچنان ارتباط داشت و خیلی هم جدی فعالیت می کرد. آنقدر در امور فرهنگی جدی بود و دغدغه داشت که سعی کرد اعلامیه‌نویسی و پارچه‌نویسی را خودش انجام بدهد. اما دستخط خیلی خوبی نداشت، بنابراین در حوزه آیت‌الله حق شناس از یک طلبه‌ای خوشنویسی یاد گرفت. خیلی هم تمرین کرد و وقتی آمد در مسجد و اعلامیه‌نویسی کرد. ما خیلی تعجب کردیم که چطور دستخطش را اینطور خوب کرده است. با ماژیک و قلم می‌نوشت و همین الان هم نمونه‌هایی از دست‌نوشته‌های ایشان در مسجد است.

روحیات و خصوصیات اخلاقی‌شان چطور بود؟

شهید غدیری یک روحیه خاصی داشت؛ خیلی آدم رک بود و تعارف نداشت. رک برخورد می کرد و موضع می گرفت. ایشان بعدها که معمم شد، امام جماعت چند مسجد شده بود. در مسجد علی بن موسی الرضا (ع) در خیابان اتابک (که اسم جدیدش شهید ذوالفقاری است) نماز می‌خواند و به مسجد امام زمان (عج) هم گاهی می‌رفت و موقتی نماز جماعت برگزار می کرد. این اواخر در یکی از مجموعه‌های سپاه در حوزه نمایندگی فعال بود. ایشان در امور مساجد صرفاً یک پیش‌نماز نبود. یک روحانی واقعاً مؤثر بود. خب بعضی از روحانیون شاید فقط می‌روند و نماز می‌خوانند و امنای برخی از مساجد هم چنین انتظاری از یک پیش‌نماز دارند، ولی شهید غدیری نمی‌خواست صرفاً نماز بخواند و برود. دوست داشتند در امور مختلف ورود کند و فعال باشد. این یک نکته بارز در زندگی شهید بود که نمی‌خواست یک فرد خنثی باشد. دوست داشتند در زمینه‌های مختلف از توانایی‌هایش استفاده کند و دیگران را بهره‌مند کند.

ایشان متاهل بودند؟

بله. اتفاقاً با خواهر شهید فقیهی از شهدای دفاع مقدس از دواج کرده بود که حاصل این ازدواج دو دختر و یک پسر به نام سید مهدی غدیری است که مداحی می کند. شهید غدیری در منزل پدر خاتمش حسینیه داشتند؛ حسینیه جوادالائمه (ع) که سید علیرضا آنجا سخنرانی و سیدمهدی پسرش هم مداحی می کرد. هیچ وقت صله نمی‌گرفت. یعنی من یادم نمی‌آید که ایشان برای منبر رفتن صله گرفته باشد. قبلاً عرض کردم که شهید غدیری صرفاً پیش‌نماز یا سخنران ساده نبود. هم پیش‌نمازی، هم منبر رفتنی و هم خروجی توجه‌زایدی داشت.

چطور شد که ایشان به عنوان یک روحانی در ایست و بازرسی شرکت می کردند؟

ایشان بیشتر در امور فرهنگی ورود می کرد، ولی هر وقت به کار عملیاتی نیاز می‌شد، نه نمی‌گفت. در جنگ تحمیلی ۱۲ روزه لباس زرم پوشید و حضور فعال داشت. خیلی هم جدی بود و در ایست و بازرسی‌ها پرروحیه و جدی حضور می‌یافت. یک نکته را عرض کنم که ایشان رزمی کار خوبی هم بود. در مسجد که تمرین می‌کردیم، انگار نه انگار که یک روحانی و یک فعال فرهنگی است. خیلی خوب تمرینات ورزشی را انجام می‌داد. در جنگ تحمیلی رمضان هم به همین شکل ورود کرد و پای کار ایستاد. من به جهت بعد مسافتی که خانام با مسجد امام زمان (عج) دارد، نمی‌توانستم هر شب با این عزیزان به ایست و بازرسی بروم، ولی دوستان تعریف می کردند که حاج آقا غدیری وقتی سلاح به دست می گرفت، محکم می‌ایستاد و دیگر بچه‌ها را هم توصیه می کرد که جدی پای کار باشند. دوستان می‌گفتند



یادکردی از ۳ شهید ایست و بازرسی پایگاه بسیج حضرت مسلم بن عقیل در گفت‌وگوی «جوان» با یکی از همرزمان‌شان

هیئتی‌ها با غسل شهادت به معراج رفتند

■ علیرضا محمدی

در تاریخ ۱۹سفندماه، مصادف با شامگاه بیستم ماه مبارک و رمضان و شب شهادت مولا امام علی (ع)، ایست و بازرسی مسجد امام زمان (عج) پایگاه حضرت مسلم بن عقیل در جنوب شرق تهران مورد حمله دشمن امریکایی-سهیونی قرار گرفت و هشت نفر از بسیجی‌های حاضر در این ایست و بازرسی به شهادت رسیدند. در آن روزها که جنگ تحمیلی تازه آغاز شده بود، دشمن سعی می کرد با مورد اصابت قرار دادن ایست‌های بازرسی و همچنین کلاترئی‌ها، مقدمات هرج‌ومرج و به خیابان‌کشاندن ایادی خود را فراهم کند. بسیجی‌ها و دیگر مدافعان امنیت در چنین شرایطی،



شهید غدیری در یک تجمع

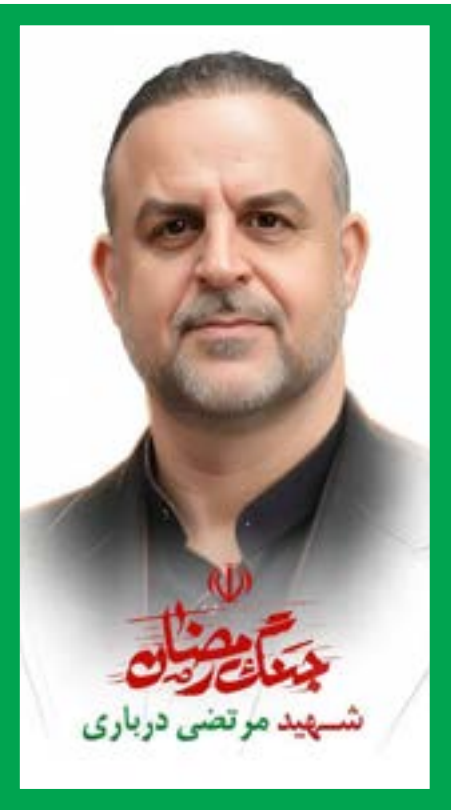


شهید درباری در پیژ شهیدمهدی حسینیه از شهدای جنگ تحمیلی۱۳روزه

ایشان هر شب به بچه‌ها توصیه می‌کردند با نیت بیایید و در ایست و بازرسی‌ها شرکت کنید. حتی به بچه‌ها گفته بود با غسل شهادت بیایید و من حتم دارم که خودش در زمان شهادت غسل



شهید حسینی یک روحیه به اصطلاح داش‌مشتی داشت. ایشان از بچه‌هایی بود که خیلی بعدتر از ما به مسجد آمد. به واسطه یک دوستی به نام آقای علیپور، ایشان و حاج آقا یوسف هاشمی که بعدها روحانی شد، به مسجد آمدند و ماندگار شدند. خود آقای علیپور شاید یک‌سال بعد از مسجد رفت، ولی این دو نفر ماندند و یکی روحانی شُشد و دیگری به شهادت رسید



یادکردی از ۳ شهید ایست و بازرسی پایگاه بسیج حضرت مسلم بن عقیل در گفت‌وگوی «جوان» با یکی از همرزمان‌شان

هیئتی‌ها با غسل شهادت به معراج رفتند

بدون آنکه بمبی از حملات دشمن داشته باشند، در ایست و بازرسی‌ها شرکت می کردند و به نوبه خود، سهم ارز‌شمندی در حفظ امنیت و آرامش کشور ایفا می کردند. بچه‌های بسیج مسجد امام زمان (عج) هم با چنین نیتی در ایست و بازرسی آن شب حضور یافته بودند. مصطفی محمدی که در ادوار گذشته فرمانده پایگاه بسیج حضرت مسلم بن عقیل بود، می‌گوید: بسیاری از این بسیجی‌ها با نیت شهادت در محل حاضر می‌شدند و بر برخی نیز مثل روحانی شهید سید علیرضا غدیری با غسل شهادت در ایست و بازرسی حضور می‌یافتند. محمدی در گفت‌وگو با «جوان»، راوی بخش‌هایی از زندگی دوستان و همرزمان شهیدش در مسجد امام زمان (عج) شده است.

اصابت صورت می‌گیرد و این بچه‌ها به شهادت می‌رسند. این اتفاق خیلی سریع می‌افتد، اما حاج آقا غدیری به محض وقوع انفجار، خودش را سپر سلامت بعضی از دوستان می‌کند. همین مسئله (سپر شدن شهید غدیری) باعث می‌شود از بین بچه‌هایی که آنجا آسیب دیدند، بیشترین آسیب‌ها به حاج علیرضا غدیری وارد بشود. به نحوی که صورت ایشان متلاشی شده بود، یعنی سری در بدن ایشان نبود و شناسایی ایشان در معراج شهدا و از طریق دی‌ان‌ای و اینطور مسائل انجام شد. این فداکاری که شهید غدیری انجام می‌دهد نوع شهادتی که پیدا می‌کند، الحق چکیده‌ای از زندگی ایشان را به نمایش می‌گذارد. خدا رحمتش کند که مزد زحمات و خدمات خالصانه‌اش را این‌طور گرفت.

■ ■ ■

شهید مرتضی درباری

شهید درباری در زمان شهادت، فرمانده پایگاه حضرت مسلم بن عقیل بودند؟
بله. ایشان فرمانده پایگاه بود و به نظرم دو یا سه سال از دوره فرماندهی‌شان در پایگاه می‌گذشت که به شهادت رسیدند. من هم چون قبلاً فرمانده همین پایگاه بودم به دوستان می‌گفتم فرمانده خوب کسی است که آخر کار بچه‌ها را با خودش همراه کند و تا ساعات شهادت برساند. شهید درباری هم همین مسیر را طی کرد و بچه‌ها را تا شهادت همراه خودش برد.

ایشان را از چه زمانی می‌شناختید؟

مرتضی درباری از قدیمی‌های پایگاه بسیج بود. از سن کم آمده بود و اصلاً خاندان درباری مثل اخوی ایشان حاج علی درباری که در کرونا مرحوم شد، از رزمندگان زمان جنگ بودند و از قدیم به مسجد می‌آمدند. همه برادران شهید درباری اهل مسجد و بسیج بودند. ابراهیم درباری یکی دیگر از برادران‌شان روحانی هستند. اسماعیل و مصطفی درباری دو برادر دیگرش هم همه اهل مسجد هستند. آقا مرتضی به واسطه اخوی‌هایش از سن خیلی کم به مسجد آمده بود. متولد سال ۵۶ یا ۵۷ بود و در تصاویری که مربوط به بچه‌های مسجد می‌شود، ایشان در اغلب این‌ها عکس‌ها حضور دارد.

گویا ایشان مداحی هم می‌کردند؟

آقا مرتضی در حوزه ستایشگری اهل بیت (ع) از سابقون حوزه مداحی بود. آدم سرشناسی هم در این حوزه بود. از مداحان و از نفرات اولی بود که به عنوان مداح به عتبات اعزام شده بود. مدام در سفر کربلا بود. عتبات، مکه و جاهای مختلف به عنوان مداح کاروان حضور می‌یافت. هر بار رنگ می‌زدیم، می‌گفت فلان جادعاگوی‌تان هستم. شاید بیش از ۱۰۰ بار کربلا و چند بار مکه رفته بود. خیلی خوش‌روزی بود.

خصوصیات بارز اخلاقی‌شان چه بود؟

از خصوصیات بارز ایشان این بود که خیلی باجنبه بود. اهل مزاج و شوخی و لبخند از صورتش محو نمی‌شد. بچه‌ها با ایشان شوخی می‌کردند و سر به‌سرسر می‌گذاشتند، اما اصلاً ناراحت نمی‌شدند و خودش هم آنها را همراهی می‌کرد. خوش‌اخلاق و اهل بگو و بخند بود و هر کسی که ایشان را یاد می‌کند، اشاره به همین حسن اخلاقش دارد. اصلاً به مزاج و خنده و شوخ‌طبعی بین بچه‌ها معروف بود. در حوزه مداحی ارتباطات زیادی داشت و بسیار آدم سرشناسی بود. هر کسی از اقوام فوت می‌کرد، اولین کسی که خبر می‌کردند مرتضی درباری بود. در همه مراسم‌های مختلف مثل ولیمه، جشن‌ها و... ایشان مداحی می‌کرد. در ازدواج من و اخوی ایشان آمد و خیلی کمک کرد. صفر تا ۱۰۰ کار را خودش انجام می‌داد. اگر برای کسی اتفاقی می‌افتاد، اولین نفر به مرتضی درباری رنگ می‌زد. خودش هم برنامه‌ها را جویا می‌شد و پیگیر بود. مراسم اراره می‌انداخت و کمک حال بچه‌ها می‌شد. با وجود او خیال‌مان راحت بود و کار‌ها را به ایشان می‌سپردیم. واقعاً



بچه‌ها که کم‌سن‌وسال و جوان بودند، آنقدر شلوغ می‌کردند که کار به آمدن رئیس قطار می‌کشید. در تمام سال‌هایی که مشهد می‌رفتیم به یاد ندارم که حتی یک‌بار رئیس قطار را ملاقات نکرده باشیم! یک شب که در کوه قطار طبق معمول ششیطنت می‌کردیم، چراغ‌ها را خاموش کردیم. شهید غدیری پای تک‌تک بچه‌ها را به عنوان زائران آقا امام رضا (ع) بوسید

یک رفیق دلسوز بود. وقتی پدرم با برادرم بیمار شدند، ایشان به ملاقات آمد و جویای احوال‌شان شد.

در کارهای فرهنگی بیشتر در چه زمینه‌هایی فعال بودند؟

چون صدای خوبی داشت و کلاً خانوادگی خوش صدا هستند و اهل مداحی، شهید درباری بیشتر در حوزه سرود فعال بود. از بابت مداحی هم چون بسیار آدم سرشناسی بود به اغلب شهرها دعوت می‌شد. ایشان اصالت‌شان برای لاسجرد از توابع سمنان است. یک امامزاده در لاسجرد است که شهید درباری زیاد به آنجا می‌رفت و مداحی می‌کرد. محل دفن ایشان در داخل همین امامزاده در لاسجرد است. در حسینیه لاسجردی‌ها در نبرد تهران خیلی حضور می‌یافت و آنجا هم در مراسم مختلف شرکت می‌کرد.

از ایشان چند فرزند به یادگار مانده است؟

شهید مرتضی درباری دو فرزند دارند؛ یک دختر و یک پسر که از این شهید بزرگوار به یادگار مانده‌اند. مرتضی درباری از آن دست آدم‌هاست که هر وقت یادش می‌افتم ناخودآگاه شوخ‌طبعی و تسمیه‌ی که بر لب داشت را به یاد می‌آورم، روحش شاد واقعاً آدم با صفایی بود.

■ ■ ■

شهید سیدمهدی حسینی

چه تعریفی از شهید سیدمهدی حسینی دارید؟

شهید حسینی یک روحیه به اصطلاح داش‌مشتی داشت. ایشان از بچه‌هایی بود که خیلی بعدتر از ما به مسجد آمد. به واسطه یک دوستی به نام آقای علیپور، ایشان و حاج آقا یوسف هاشمی که بعدها روحانی شد، به مسجد آمدند و ماندگار شدند. خود آقای علیپور شاید یک‌سال بعد از مسجد رفت، ولی این دو نفر ماندند و یکی روحانی شد و دیگری به شهادت رسید. سیدمهدی حسینی یک زندگی عجیبی دارد. ایشان یک برادر به نام آقا مهرداد و یک خواهر که در دوران کودکی‌شان پدر این سه تا بچه فوت می‌کند و مادرشان هم از بچه‌ها نگهداری نمی‌کند. لذا این سه بچه پیش مادر بزرگ‌شان بزرگ می‌شوند. شهید حسینی از همان دوران نوجوانی هم و غمش سروسامان دادن به خواهر و برادرش بود. خواهر ایشان بعدها از دواج می‌کند، اتفاقاً ما هم به مراسم ازدواج ایشان رفتیم، اما درست فرادی روز ازدواج، همسر ایشان مرحوم می‌شود.

شهید چطور روحیاتی داشت؟

آقا مهدی حسینی را نمی‌خواهم بگویم شاه رخ مسجد بود، اما یک چنین روحیاتی داشت. قبلاً عرض کردم که لوتی‌مآب بود. مهدی حسینی یک آدمی بود که برخلاف جوان‌های الان که با مد پیش می‌روند، ایشان اصلاً اینطور نبود. خیلی ظاهر و رفتار یک نواختی داشت. در تیب و ظاهرش کمترین تغییر را می‌داد. می‌توانم بگویم یک سبک زندگی یک نواختی داشت. چه در پوشش، چه علایقش و... تغییر نمی‌کرد. سیدمهدی موقعی که آمد مسجد، خیلی دوست داشت کاپشن خلبانی بپوشد و تا سال‌ها بعد همان کاپشن را می‌پوشید. شلوار شش جیب با می‌کرد و گیوه می‌پوشید. خب می‌دانید که گیوه سخت پیدا می‌شود. هر وقت می‌خواست یک جفت گیوه نو بخرد، من را به بازار می‌برد، راسته ناصرخسرو را کلی می‌گشیمت تا گیوه پیدا کند. چون همیشه گیوه می‌پوشید، خیلی هم در پیدا کردن گیوه مناسب باجرت داشت و با وسواس خاصی گیوه‌هایش را انتخاب می‌کرد و می‌خرید.

چه خاطراتی از این شهید بزرگوار دارید؟

مشهد که می‌رفتیم، سوغات که می‌گرفت همیشه نخود و کشمش بود. چون سوغاتی ناپشت بود به میزان زیاد می‌گرفت و از یک جاهای خاصی نخود و کشمش را تهیه می‌کرد. نخود را جدا و کشمش را هم جدا می‌گرفت. در خرید این یک قلم سوغات هم متبخر شده بود. کشمش باید حتماً بدون تیزبار بود و نخود هم دو آتشه. یک جعبه نخود و یک جعبه کشمش را تهیه می‌کرد و خودش اصرار داشت که با یک درصد خاصی آنها را با هم ترکیب کند. عطری که استفاده می‌کرد همیشه مشک بود، مشک جامد که از علائق ناپشت بود. بعد از ازدواج در پوشش کمی تغییر داده بود. گیوه و کاپشن نمی‌پوشید، ولی همچنان همان آدم سابق بود.

حاصل ازدواج‌شان چند فرزند است؟

دو دختر و یک پسر که چهار ماهه است. یادم است اواخر که با هم حرف می‌زدیم، می‌گفت پسرم خیلی شیطان است. پسر با دختر اصلاً قابل مقایسه نیستند. ما برای ایام عید هم یک برنامه سفر کربلا داشتیم و در حال تدارک که رفتن به این سفر معنوی بودیم، با هم زیاد به سفر اربعین رفته بودیم، اما این بار قرار بود ایشان با خانواده بیاید و خیلی پیگیر پاسپورت و ویزا و اینطور کار‌ها بود. آخری‌ها حرف‌های‌مان فقط راجع به همین سفر کربلا بود، اما قسمتمش این بود که چند روز قبل از نوروز، خودش مستقیم به دیدار صاحب حرم برود و زودتر از همه ما آقا امام حسین (ع) را زیارت کند.

پس شهید حسینی یک سبک زندگی خاصی داشتند؟
بله، یک سبک زندگی خاص و به یاد ماندنی. در کنار روحیات به قول معروف داش‌مشتی‌اش، خیلی هم آدم سر به‌زبری بود. اصلاً با کسی کاری نداشت. یک مدت کوتاهی هم مداحی می‌کرد. چون مرحوم سید ذاکر را دوست داشت، یادم است هر وقت هیئتی یا جایی می‌رفتیم، مطلقاً سیدذاکر می‌خواند. همه جا هم خوب می‌خواند. البته بعدها دیگر مداحی نکرد و کنار گذاشت، ولی قاری قرآن بود و در حد خودش خوب قرآن می‌خواند و قاری قرآن شده بود. اواخر کار ایشان در یک چاپخانه‌ای بود. زندگی‌اش را تشکیل داده بود و آرام، بی‌سروصدا و بی‌حاشیه کار و زندگی‌اش را می‌کرد. نه با کسی بحثی و نه نلغوری داشت. نه سربه‌سار کسی می‌گذاشت. خدا رحمتش کند با همین صفا و صمیمیتی که داشت، شهادت را نصیب خودش کرد؛ سعادت که خدا آن را نصیب هر کسی نمی‌کند.